



جنبش حقوق زنان در ایران (طغیان، افول و سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۵۷)

الیز ساناساریان، ترجمه نوشین احمدی خراسانی
تهران: نشر اختران، ۱۳۸۴، ۲۰۸ صفحه

تهیه و تنظیم: نرگس موسوی جزایری*

است که به آنها پرداخته شده است. جامعه مورد مطالعه در این اثر زنان شهرنشین در ایران بودند و نه زنان روستایی، چراکه مراکز شهری هدف اصلی و مهم تحول اجتماعی در ایران بوده‌اند و در عین حال، در مناطق روستایی ایران، مانند کشورهای دیگر، تقریباً هیچ نشانه‌ای از جنبش زنان وجود نداشته است.

هرچند ایران در قرن بیستم هرگز کشوری مستعمره محسوب نشده، ولی عمدتاً زیر سلطه پادشاهان و حکومت‌های مستبد بوده و قدرت‌های خارجی نقش مهمی در تاریخ اقتصادی-سیاسی آن داشته‌اند. در نتیجه، تنش‌های ذهنی و عملی بین سنت‌گرایی و مدرنیزاسیون (از نوع سرمایه‌داری غربی) جامعه ایران و به‌ویژه زنان را با مشکلات عدیده روبه‌رو کرده است.

در ابتدای کتاب، با مرور اوضاع اجتماعی-سیاسی ایران در اوایل دهه ۱۲۸۰، مشارکت زنان در انقلاب مشروطیت (در سال‌های ۱۲۸۸-۱۲۸۴) و نهضت ملی نفت بررسی شده است (ص ۴۶-۳۸).

در ربع نخست قرن بیستم، زنان ایران تقریباً در تمامی عرصه‌های زندگی وادار به پذیرش وضعیت فرودست خود

این کتاب که با دیدگاهی جامعه‌شناسانه به بررسی جنبش زنان ایران از زمان مشروطیت تا اوایل انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ پرداخته است به نویسندگی الیز ساناساریان و به همت انتشارات دانشگاه میشیگان در سال ۱۹۸۲ منتشر شده و نوشین احمدی خراسانی آن را به فارسی ترجمه کرده است. هدف این کتاب ارائه تحلیلی اجتماعی-سیاسی از جنبش حقوق زنان در ایران قرن بیستم و ویژگی ممتاز آن دست‌مایه قرار دادن وقایع تاریخی و بررسی رویدادهای ایران است. هم‌زمانی نگارش این اثر با انقلاب اسلامی باعث شده است نویسندگان بتوانند به‌دور از تحریف و گذشت زمان واقعیت زنده و ذهنیت فعال بخشی از زنان کشور را در آن دوره تاریخی به‌خوبی نشان دهد.

با مطالعه این کتاب از شرایط ایران و زنان در اوایل دهه ۱۲۸۰، چگونگی تشکیل اولین سازمان‌های زنان و راهکارهای آنها برای مطالبه حقوقشان و نیز دلایل افول جنبش حقوق زنان در ایران آگاه می‌شویم. همچنین وضعیت زنان و اصلاحات قانونی مرتبط با آنها در دولت‌های پهلوی و دلایل حضور فعال زنان در جنبش ضد شاه از اهم مسائلی

* کارشناسی ارشد زمین‌شناسی نفت (پتروفیزیک)
jzayeri.narges@gmail.com

در جامعه بودند. وضعیت آموزش به گونه‌ای بود که تا سال ۱۳۰۴ فقط سه درصد کل زنان ایرانی باسواد بودند. در خانه، زنان از میهمانان زن و مردان از میهمانان مرد پذیرایی می‌کردند و این رسم حتی تا دوره پهلوی و به خصوص در میان طبقات پایین‌تر جامعه ادامه داشت. در اجتماع نیز زن و مرد از یکدیگر جدا بودند. عصرها و شب‌هنگام که خیابان‌های تهران مملو از جمعیت بود زنان و مردان ناچار بودند جدا از یکدیگر راه بروند. در نوشتار زیر گوشه‌ای از شرایط حاکم بر جامعه به تصویر کشیده شده است:

«در خیابان‌های تهران مانند لاله‌زار و شاه‌آباد و امیریه راه رفتن مردها و زنها از یک سمت از ساعت ۴ بعد از ظهر قدغن می‌شد. اگر احیاناً زنی می‌خواست به خانه خود یا سمت دیگر خیابان یا به داروخانه برود از آقای پاسبان کسب اجازه می‌کرد. زیر نظر و مراقبت او با عجله به سوی دیگر شتافت و به سرعت مراجعت می‌کرد...» (ص ۳۰).

زنها به لحاظ حقوقی و قانونی وضعیت بدتری داشتند. ازدواج کودکان و ازدواج‌های اجباری بسیار رایج بود. شوهر می‌توانست هر موقع بخواهد همسرش را طلاق دهد و بیش از یک همسر اختیار کند. شرایطی چنین نابرابر، همراه با نوعی پذیرش درونی شده در زنان، هرچه بیشتر تقویت می‌شد و آنان را به گردن نهادن و اعتراض نکردن به وضعیت خود تشویق می‌کرد. اکثر زنان به فرودستی و جنس دوم بودن خود گردن نهاده بودند و باور داشتند که این سرنوشت آنهاست. الگوی جامعه‌پذیری آن دوران حتی در زمان پهلوی دوم و بعد از انقلاب هم قابل مشاهده بود:

«دخترها از کوچکی به ساکت نشستن و کم حرکت کردن، پرسش و فصولی نکردن آموزش داده شده، استخوان‌بندی و ترکیب آنها زشت و خراب می‌شد. اعتماد به نفس نداشتند... جنس ذکور حتی برادر کوچک‌تر به خواهرها مسلط بود و به آنها امر و نهی می‌کرد. حس خودکم‌بینی، ترس و تسلیم بر دخترها حکم‌فرمایی می‌نمود» (ص ۳۱).

سلسله قاجاریه (۱۳۰۴-۱۱۶۴ ه.ش.) در فساد، سرکوب و حیف و میل اموال عمومی سرآمد شده بود و ناصرالدین‌شاه و پادشاهان دیگر این سلسله استبدادگرانی مطلق در نظام پدرسالارانه دولت حاکم بودند. از طرف دیگر، روشنفکران،

روحانیون و بازاریان متوجه شدند که در ایجاد حکومتی مشروطه و محدود کردن اقتدار سلطنت قاجار دارای منافع مشترکی هستند. در نتیجه، این سه گروه در انقلاب مشروطه نقش محوری داشتند. نخستین ائتلاف عمده بین علما و روشنفکران در جریان بحران تنباکو (۱۲۷۱-۱۲۷۰ ه.ش.) به وقوع پیوست و نشانگر آغاز مخالفت جدی با سلطنت تلقی شد. ادامه احساسات ضد دولتی در سال‌های پس از بحران تنباکو و افزایش موج اعتراضات و تظلم‌خواهی مردم نسبت به عملکرد مظفرالدین‌شاه که در سال ۱۲۷۵ جانشین پدر شده بود در نهایت به این منجر شد که شاه تسلیم مطالبات مردم شود و دستور تأسیس مجلس ملی و تدوین قانون اساسی را صادر کند. این قانون که بازتابی از تنش‌های بین نمایندگان گروه‌های مخالف سیاسی و اعتقادی بود هیچ حقی برای زنان قائل نشده و آنان را همراه با مهجوران و مجرمان از حق رأی محروم کرده بود. با این حال، شاید بتوان انقلاب مشروطه را خاستگاهی برای جنبش زنان در نظر گرفت، چراکه فرصت ایده‌آلی را برای زنان فراهم کرد تا محیط تنگ خانگی‌شان را ترک کنند و به خیابان‌ها بیایند.

در مراحل اولیه انقلاب مشروطه، زنان فعال غالباً متأثر از رهبران مذهبی بودند. تعداد زیادی از زنان به دلیل حمایت روحانیت برای شرکت در تظاهرات احساس آزادی می‌کردند. بعدها، به‌ویژه پس از سال ۱۲۸۵، حرکت زنان محسوس‌تر و مستقل‌تر شد. زنان انجمن‌ها و دوره‌های خاص خود را برپا کردند و این نوع روابط رسمی و غیررسمی آنان را به تدریج به مسئولیت‌های غیرخانگی و اجتماعی‌شان آگاه می‌کرد. زنان از این طریق علیه قدرت‌های خارجی و در حمایت از انقلاب مشروطه فعالیت‌های قهرآمیز و غیرقهرآمیز بسیاری انجام دادند. آنها تا جایی فعالیت کردند که از استان آذربایجان گزارش شد پس از نبردی شدید بین طرفداران و مخالفان مشروطه جسد بیش از ۲۰ زن ملبس به لباس مردانه پیدا شده است (ص ۳۹). وقتی شایعه شد تعدادی از نمایندگان مجلس تسلیم خواسته‌های روس‌ها شدند گروه‌های زنان واکنش نشان دادند. مورگان شوستر آمریکایی، مدیرکل خزانه‌داری ایران، در سال ۱۲۹۰ نوشت:

«حدود ۳۰۰ تن از ضعیفه‌ها... ملبس به همان ردای

ساده و سیاه‌رنگ و روپنده‌های توری سفیدرنگی بودند که صورتشان را پوشانده بود. بسیاری از آنان مسلح به تپانچه بودند که در زیر دامن یا آستینشان پنهان شده بود. آنان مستقیماً به طرف مجلس رفتند... این مادران، همسران و دختران ایرانی عزت‌نشین از بیم آنکه رئیس مجلس و همکارانش به منظور واقعی آنان شک کنند هفت‌تیرهایشان را به شکلی تهدیدآمیز بیرون آوردند، روپندهایشان را با خشم پاره کردند و کنار زدند و شجاعانه تصمیم خود را مبنی بر کشتن شوهران و پسرانشان در صورت تزلزل و تردید نمایندگان مجلس در انجام وظایفشان در حراست از آزادی و تمامیت ارضی کشور اعلام کردند» (ص ۴۰).

اقدامات غیرقهرآمیز زنان نیز بسیار بود. مثلاً زنان مبتکر تحریم کالاهای خارجی بودند و می‌خواستند برای کاهش مصرف شکر وارداتی قهوه‌خانه‌ها را متقاعد به تعطیلی کنند. منابع در دسترس حاکی از آن است که در جریان جنبش ملی در سال ۱۲۹۰ بین گروه‌های زنان و هیئت روسی مراداتی صورت گرفته است. در یکی از این موارد روسیه تلاش می‌کرد زنان را متقاعد کند که چون در قانون اساسی ایران به آنان هیچ حق و حقوقی داده نشده است نباید در حراست و پاسداری از آن پافشاری کنند. گروه‌های زنان پاسخ دادند که آنان نیز از شرایط خودشان و وضعیت داخلی ناراضی‌اند، اما تقصیر را متوجه پیچیدگی‌های سیاسی ناشی از حضور قدرت‌های امپریالیستی می‌دانند. شواهد روشنی است که زنان در انقلاب مشروطیت فعالانه شرکت داشتند و با تشویق روحانیت علیه قدرت‌های خارجی به مبارزه برخاستند. بعدها، به‌ویژه پس از سال ۱۲۸۵، آنها توانستند سازمان‌های خاص خود را شکل دهند و مستقل‌تر عمل کنند. در واقع، جنبش ملی زنان یک خرده‌جنبش بود که با جنبش عمومی همکاری می‌کرد و هدفش استقلال ایران و اجرای قانون اساسی بود. در این میان فقط عده اندکی از زنان مشروطه‌خواه که اغلب تحصیل کرده بودند طرفدار حقوق زنان شدند. توده‌های انبوه و عامه زنان نیز که صرفاً هوادار نهضت ملی بودند با فروکش کردن تب انقلاب به خانه‌های خود بازگشتند.

یکی از زوایای جالب جنبش حقوق زنان در ربع نخست قرن بیستم در ایران، حمایت روشنفکران و مشروطه‌خواهان مرد از جنبش بود که معتقد بودند تغییرات اجتماعی بنیادین و ضروری برای جامعه جز با بهبود وضعیت زنان حاصل نمی‌شود.

در سایه تضعیف چهارچوب‌های ذهنی گذشته و نیز اشغال ایران از سوی بیگانگان بود که تجربیات و ایده‌ال‌های روشنفکری انقلاب مشروطه به ظهور جنبشی محدود از زنان روشنفکر در ایران منجر شد. از سوی دیگر، با روی کار آمدن محمدعلی‌شاه در بهمن‌ماه ۱۲۸۵ و به توپ بستن مجلس، انقلاب مشروطه که هدف اصلی آن کاهش قدرت مطلقه سلطنت بود به جنگی داخلی منجر شد که تا سال ۱۲۸۸ ادامه یافت. پس از شکست هواداران سلطنت، احمدشاه به همراه نایب‌السلطنه جانشین پدر شد و تهاجم خارجی به خاک ایران توجه همگان را معطوف به مهاجمان بیگانه یعنی بریتانیا و روسیه تزاری کرد.

در ادامه، نویسنده به تبیین چگونگی مطالبه حقوق زنان از سوی خودشان پرداخته است. این مطالبات از اوایل سال ۱۲۸۹ آغاز شد، در دهه ۱۳۰۰ به اوج رسید و در دهه ۱۳۱۰ به افول گرایید. انحلال آخرین سازمان مستقل زنان در سال ۱۳۱۱ نشانه پایان حیات جنبش زنان ایران بود. جنبش حقوق زنان در ایران از ۱۲۸۹ تا ۱۳۱۱ با استفاده از شش ویژگی جنبش‌های اجتماعی تحلیل شده است که عبارت‌اند از بیان نارضایتی، عزم جدی برای چالش با نظم اجتماعی، فعالیت‌های مستمر، وجود مخالفت‌های شدید، ساختار جنبش، و اهداف اصلی آن (ایدئولوژی). به عبارتی، جنبش را گروهی ناراضی که قصد یا هدفشان تغییر و اصلاح نظم اجتماعی است به راه می‌اندازند. جنبش‌ها در طول زمان فعالیت مستمر و مداومی دارند و عموماً در ابتدا مورد استقبال و پذیرش جامعه قرار نمی‌گیرند. یک گروه مخالف در برابر جنبش‌ها ایجاد می‌شود که می‌تواند دولت یا گروهی باشد که با اهداف فعالان جنبش مخالف است و بالاخره جنبش‌ها یک رشته از اهداف و ایده‌ال‌های مشخص را دنبال می‌کنند.

در تشریح چهار ویژگی اول جنبش (از بیان نارضایتی تا وجود مخالفت‌های شدید) این‌گونه توضیح داده شده است که در

ایران شماری از مردان و زنان نارضایتی عمومی‌شان را از شرایط نابسامان زنان در قالب نثرها، اشعار و مکتوبات ابراز می‌کردند که میرزاده عشقی در زمره این مردان بود. شواهد حاکی از آن است که در آن دوره زنجیره به هم پیوسته‌ای از فعالیت‌های مربوط به حقوق زنان به‌طور مستمر به سه شکل اصلی در مراکز شهری دنبال شده است.

(۱) انتشار نشریات زنانه: اولین نشریه زنانه که در سال ۱۲۸۹ به‌طور هفتگی چاپ می‌شد **دانش** نام داشت. در سال ۱۲۹۲ انتشار نشریه **سکوفه** آغاز شد که هدف آن آشناسازی زنان با کارهای ادبی، تشویق به سوادآموزی و تحصیل، مبارزه با خرافات و موهوم‌پرستی در میان زنان و ارتقای معیارهای اخلاقی آنان بود. در سال‌های بعد، این نشریه با لحنی تندتر به نقد ازدواج دختران در سنین پایین و تسلط بیگانگان پرداخت و مشوق استقلال ملی شد. نشریه **زبان زنان** از سال ۱۲۹۸ در اصفهان منتشر می‌شد. این نشریه پرنفوذ از وضعیت زنان ایران به‌صراحت انتقاد و از آموزش و استقلال اقتصادی زنان حمایت می‌کرد. **نامه بانوان، عالم نسوان** و نشریات دیگری نیز در آن زمان به چاپ می‌رسیدند که اغلب مخالفت‌های شدیدی با چاپ این نشریات صورت می‌گرفت و گاه به دفتر این نشریات حمله می‌شد.

(۲) شکل‌دهی سازمان‌های زنان: این فعالیت اغلب به دوره تدارک انقلاب مشروطه و پس از آن بازمی‌گردد، مانند تشکیل انجمن حریت زنان، انجمن مخدرات وطن، جمعیت پیک سعادت نسوان و سایرین که همگی آنها با هر دیدگاه و گرایشی به موقعیت فرودست زنان معترض بودند. جالب است که بسیاری از زنان فعال در این زمینه، به‌ویژه اعضای انجمن مخدرات وطن، عامل خارجی و دخالت‌های امپریالیستی بیگانگان در کشور را بیش از عوامل داخلی در موقعیت زنان ایرانی مقصر می‌شمردند. این تشکل‌ها، خواه فمینیستی بودند یا دیدگاه ملی‌گرا داشتند، همگی به موقعیت فرودست زنان معترض بودند. به عقیده نویسندگان، دلیل وجود اطلاعات اندک درباره این سازمان‌ها این است که اکثر آنها در خفا کار می‌کردند، زیرا در غیر این صورت مورد حمله عوام و نیز دولت وقت قرار می‌گرفتند و مؤسسان آنها دستگیر یا زندانی می‌شدند (ص ۶۴-۶۲).

فعالیت انجمن‌ها و نشریات در رابطه‌ای تنگاتنگ با یکدیگر قرار داشت و اکثر آنها پس از جنگ جهانی اول فعال شدند که از جمله دلایل آن می‌توان چنددستگی و تفرقه در فضای سیاسی داخلی ایران و متعاقب آن مناسب شدن فضا برای طرح خواسته‌های زنان و نیز تغییر و تحولات بین‌المللی را در مورد مسائل زنان در آن زمان برشمرد.

(۳) گشایش مدارس دخترانه: نخستین مدارس دخترانه ایران را خارجیان ساختند. اولین مدرسه مذهبی در سال ۱۲۱۷ در شهر ارومیه (رضایه) برای دختران مسیحی تأسیس شد و پس از آن میسیونرهای آمریکایی کلیسای پرسبیتری اولین مدرسه دخترانه را در سال ۱۲۵۳ در تهران تأسیس کردند که ابتدا دختران مسیحی و سپس زرتشتی و یهودی می‌توانستند به این مدرسه بروند و در سال ۱۲۷۵، با اجازه دولت، دختران مسلمان نیز توانستند به این مدرسه راه یابند. سرانجام، اولین مدرسه دولتی زنان در تهران، در سال ۱۲۹۷ تأسیس شد. پس از آن، مدارس دولتی یا فردی تأسیس شدند که اغلب مورد مخالفت و تهدید واقع می‌شدند و گاه به دخترانی که به این مدارس می‌رفتند سنگ پرتاب می‌شد و مورد حمله و غارت قرار می‌گرفتند. به دلیل آزار رساندن مخالفان تأسیس مدارس دخترانه به کارکنان و دانش‌آموزان، حتی والدینی که معتقد به تحصیل دخترانشان بودند با اکراه آنها را به مدرسه می‌فرستادند و یا ترجیح می‌دادند که معلم سرخانه بیاورند یا خودشان به دخترانشان آموزش دهند (ص ۶۹-۶۸). موضوع ساختار جنبش حقوق زنان، یعنی ویژگی پنجم، با بررسی ارتباط بین گروه‌های مختلف زنان و چستی ویژگی‌های مشترک فعالان زن پیوند خورده است. باید توجه داشت که در میان منابع، نشانه‌هایی از وجود برخی ارتباطات بین گروه‌های مختلف زنان و آگاهی از فعالیت یکدیگر به چشم می‌خورد. مدافعان حقوق زنان نیز از فعالیت یکدیگر باخبر بودند و شاید به همین دلیل بود که وقتی برخی از زنان نمی‌توانستند حرکت زنان را در شهرهای مختلف ایران سازماندهی کنند به گروه‌های فمینیستی در پایتخت می‌پیوستند. بنابراین، یک شبکه ارتباطی بین فمینیست‌های ایرانی وجود داشته است. با این حال، این جنبش با فقدان اهداف مشترک درازمدت روبه‌رو بود و در واقع همگرایی سازماندهی شده‌ای از ایدئولوژی و عمل

بین اعضای آن وجود نداشت. در این کتاب، برای تحلیل ویژگی‌های مشترک فعالان زن، ۱۲ زن^۱ به‌عنوان نماینده گروه اجتماعی خود انتخاب شده‌اند که در میان آنان تشابهات مشخصی وجود داشته است. مثلاً تمام این زنان متعلق به خانواده‌های مرفه و ثروتمند بوده و در گروه‌هایی با موقعیت اجتماعی و اقتصادی بالا قرار داشته‌اند. همه آنها در زمانه خود تحصیل کرده به حساب می‌آمده‌اند و پدران ۱۱ تن از این فعالان زن باسواد بوده‌اند و فعالیت اکثر آنها در تهران تمرکز داشته است. تشابه فعالیت نیز در میان زنان فعال بوده است (ص ۷۳). اطلاعات ذکرشده نشان‌دهنده وجود ساختاری سراسری البته به‌صورت غیرسازماندهی شده و غیرمنسجم در پایتخت و در چند شهر اصلی ایران است و شاید فقدان همین انسجام تا حدودی دلیل رشد نیافتن این جنبش را توضیح دهد.

درباره آخرین ویژگی جنبش‌های اجتماعی، یعنی الگوی ایدئولوژی، باید در نظر داشت که الگوهای ایدئولوژیک جنبش‌ها اشکال متفاوتی داشته‌اند. فمینیست‌های ایرانی بر ضرورت تحصیل زنان متمرکز شدند، زیرا آنها به‌شدت معتقد بودند که سوادآموزی و تحصیل دانش مسیر اصلی برای دستیابی به آزادی زنان است. پس از حق تحصیل، تأکید آنها بر تغییر قوانین ازدواج و طلاق و پرداختن به بهداشت و پیشگیری از بیماری در میان مادران و کودکان بود. نویسندگان با بررسی جنبش زنان ایران در چهارچوب شش ویژگی جنبش‌های اجتماعی بر این باور است که در ایران گروه‌های ناراضی وجود داشتند که برای به‌چالش کشیدن نظم اجتماعی آن زمان و درگیری با آن مصمم بودند. این درگیری‌ها با فعالیت‌های مستمر در سه حوزه انتشار نشریات زنانه، تشکیل سازمان‌های زنان و گشایش مدارس دخترانه ظهور پیدا کرده بود که در برابر هر سه زمینه مقاومت‌ها و مخالفت‌های شدیدی وجود داشت. این جنبش از زنان طبقه متوسط رو به بالای تهران و با وسعت کمتر در دیگر شهرهای مهم و بزرگ ایران تشکیل شده بود که زنان تحصیل کرده و برخی روشنفکران مرد آن را هدایت می‌کردند و بیانگر آرمان‌های جامعه روشنفکر

ایران در دهه ۱۳۰۰ و اوایل دهه ۱۳۱۰ بود. به همین دلیل جنبشی ضعیف و بدون پشتوانه بود که حمایت و پشتیبانی عمومی را با خود به همراه نداشت. از سوی دیگر، ساختاری غیرمنسجم و امکانات و فرصتی محدود برای فعالیت داشت. در ادامه، افول جنبش زنان در دهه ۱۳۱۰ بر اثر دو عامل درونی و بیرونی مطالعه شده است. مدل فریمن^۲ برای ارزیابی مکانیزم درونی بازدارنده رشد این جنبش مورد استفاده قرار گرفته و بحث در مورد فضای سیاسی-اجتماعی آن دوره دلایل بیرونی افول این جنبش را مشخص کرده است.

سه گزاره فریمن، که به تعبیر نویسنده عمدتاً به رشد و گسترش یک جنبش مربوط هستند و نه صرفاً پیدایش آن، عبارت‌اند از گسترش شبکه‌های ارتباطی موجود به واری مرزهای محلی، شبکه ارتباطی همگرا برای غلبه بر موانع ساختاری و ایدئولوژیک، و وجود یک سازمان‌دهنده یا وقوع بحرانی که بتواند شبکه رشدیافته و همگرای موجود را به حرکت دربیآورد.

شبکه‌های ارتباطی در جنبش زنان ایران وجود داشت اما وسیع و در سطح ملی نبود. همچنین شبکه همگرا نیز در این جنبش وجود نداشت (ص ۹۰). در مورد گزاره سوم نیز، با وجود تعداد زیادی رهبر در این جنبش، به‌ندرت شخصی با قدرت سازماندهی به چشم خورده است. و بحران‌های ملی در ایران مسائل جدی دیگری را تحت‌الشعاع قرار می‌داد و مجال برای بروز و ظهور به آنها نمی‌داد. ارزیابی عوامل درونی نشان‌دهنده انطباق نداشتن گزاره‌های فریمن با جنبش زنان در ایران است و این انطباق نداشتن به‌دلیل این واقعیت است که جنبش زنان در ایران هیچ‌گاه فرصتی برای رشد نیافت و در مراحل عدم رشدیافتگی یک جنبش اولیه باقی ماند، حال آنکه مدل فریمن مربوط به رشد و گسترش یک جنبش است، نه صرفاً مرحله پیدایش آن.

برای اینکه یک جنبش رشد و نمو باید و از مراحل اولیه فراتر برود باید مکانیزم‌های درونی و متغیرهای بیرونی برای آن فراهم شود. در مورد جنبش زنان در ایران، هم شرایط درونی و هم بیرونی برای رشد آن نامناسب بود. این جنبش فاقد یک شبکه گسترده سازمان‌یافته همگرا بود و عوامل بیرونی نیز تأثیر بازدارنده شدیدی بر آن داشت. همچنین

۱- ۱. زندخت شیرازی، ۲. روشنگر نعدوست، ۳. مریم عمید مزین‌السلطنه، ۴. نورالهدی منگنه، ۵. مستوره افشار، ۶. فخرعظمی ارغون، ۷. ماه‌سلطان امیرصحنی، ۸. طوبا آزموه، ۹. صدیقه دولت‌آبادی، ۱۰. محترم اسکندری، ۱۱. شهناز آزاد و ۱۲. فخرآفاق پارسا.

تغییرات ناگهانی حاکمیت دیکتاتورها، به‌ویژه حاکمیت رضاشاه، تأثیر بسیار منفی بر جنبش زنان به جای گذاشت (ص ۹۴-۸۹).

در دوره پهلوی اول مسائل مهمی در زمینه جنبش زنان به وقوع پیوست. هرچند جنبش حقوق زنان در حاکمیت او به تدریج افول کرد، اما در سه حوزه اصلی مرتبط با زنان تغییر و تحولاتی اتفاق افتاد: تغییر در قوانین طلاق و ازدواج، گسترش فرصت‌های آموزشی برای زنان و ممنوعیت حجاب (کشف حجاب).

پهلوی اول اصلاحات محدودی در قوانین ازدواج و طلاق ایجاد کرد، اما اصلاحات او در دو حوزه دیگر یعنی آموزش و طلاق با جدیت بیشتری اجرا می‌شدند. دانشگاه تهران در ۱۳۱۵ تأسیس شد^۱ و اولین گروه زنان همراه با مردان در همان سال وارد دانشگاه شدند. تعداد مدارس دولتی و خصوصی افزایش زیادی یافت، به طوری که تعداد دانش‌آموزان دختر از حدود ۲ هزار و ۱۰۰ نفر در ۴۱ مدرسه در سال ۱۲۸۹، به تعداد ۵۰ هزار نفر در ۸۷۰ مدرسه در سال ۱۳۱۲ رسید. اما قانون کشف حجاب پیامدهای مختلفی داشت، از جمله اینکه بخشی از زنان در خانه‌های خود محبوس شدند. پیامد دیگر شدت و حدت اعمال این قانون بود. کشف حجاب حرکتی نمایشی بود که هیچ مشکلی را از زنان حل نمی‌کرد؛ هنوز دختران با اجبار والدینشان در کودکی ازدواج می‌کردند و هیچ حقی در زمینه طلاق و حضانت کودکان نداشتند. تعداد قابل توجهی از زنان فقیر شهری و کودکانشان بر اثر بیماری‌های مختلف ناشی از فقدان خدمات بهداشتی مناسب جانشان را از دست می‌دادند و هنوز در قانون اساسی زنان از مشارکت سیاسی منع شده بودند.

پهلوی اول به تغییر وضعیت زنان ایران علاقه‌مند بود، اما تمایلی نداشت میدان عمل را برای فعالیت‌های مستقلی که سبب گسترش آرمان زنان می‌شد باز بگذارد. فعالیت دولتی تنها راه مجاز برای دستیابی به تغییراتی بود که او برای ایران مناسب می‌دانست. رفته‌رفته کنترل‌های دولتی فراگیرتر شد و اکثر مجلات و روزنامه‌های دموکرات که بسیاری از آنها به شدت از حقوق زنان حمایت می‌کردند، توقیف شدند. در دوران پهلوی دوم، بار دیگر تعدادی از

انجمن‌های زنان شکل گرفتند که البته از ویژگی‌های گروه‌های فمینیستی پیشین برخوردار نبودند. آزادی‌گردهمایی‌ها و اجتماعات از بین رفت، این اجتماعات به‌طور زیرزمینی ادامه یافتند و دوره جدیدی از دیکتاتوری - اما با ثباتی صوری و ظاهری - حاکم شد.

طی حاکمیت پهلوی دوم، مسئله حقوق زنان هیچ‌گاه از بستر جنبشی اجتماعی سر بر نیامد. نخبگان سیاسی و دولت‌مردان تمامی جنبش‌ها را بدون توجه به انگیزه آنها خطری علیه حکومت قلمداد می‌کردند و عملاً اجازه هیچ نوع فعالیت مستقل از نظارت دولت داده نمی‌شد. از آن به بعد، جنبش حقوق زنان وارد فضای نهادینه شد و فعالیت‌های اعضای آن با مواضع دولت هماهنگی تنگاتنگی پیدا کرد. به عبارت دیگر، سازمان‌های زنان خواسته‌هایی را که نباید از سوی دولت برآورده می‌شد یا نمی‌توانست از سوی دولت برآورده شود، مطرح نمی‌کردند.

دوره پهلوی دوم سیاست همگرایی تدریجی فعالیت‌های پراکنده زنان را در سیستم سیاسی در پیش گرفت. در سال ۱۳۳۷ شورای عالی جمعیت زنان ایران تأسیس شد و ۱۸ انجمن عضو این شورا شدند. خواهر شاه به‌عنوان رئیس افتخاری شورای عالی منصوب شد. سازمان‌های زنان نیز برای کسب مجوز قانونی مجبور به پذیرش این شورا و پیوستن به آن بودند. شیوه عملکرد پهلوی پدر توسل به اجبار و زور بود، اما شیوه پسرش همگرایی و تمرکزبخشی بود که متضمن اندکی زور و البته میزان زیادی تحت فشار قرار دادن بود. در چنین شرایطی فقط نشریات زنان‌های که سخت طرفدار دستگاه حاکمه بودند و اغلب شاه و همسرش را ستایش می‌کردند اجازه چاپ داشتند و به اصطلاح سازمان‌های جدید زنان صرفاً ویتترین سیاست‌های دولت بودند.

از تحولات مهم حوزه زنان در دوره پهلوی دوم اعطای حق رأی به زن‌ها در سال ۱۳۴۱ بود که در مجموعه «طرح شش‌ماده‌ای» شاه با عنوان انقلاب سفید مطرح شد. این طرح که بخشی از برنامه کلان مدرنیزاسیون شاه بود به اعتقاد برخی در واقع ترفندی برای حفظ ظاهر بود و به‌عنوان ضرورتی سیاسی برای بقای سلطنت اجرا شد. بدین ترتیب، در هشتم اسفندماه ۱۳۴۱ به زنان ایران حق

۱- لازم به ذکر است که در مورد تأسیس دانشگاه تهران نویسنده اشتباه کرده است. در سایت این دانشگاه (www.ut.ac.ir) آمده: «پردیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ ه. ش تأسیس شد».

رای و حق انتخاب شدن داده شد.

در سال ۱۳۴۵، سازمان جدیدی به نام سازمان زنان ایران جایگزین شورای عالی جمعیت زنان ایران شد. از زمان شکل‌گیری این سازمان ریاست عالی آن با اشرف پهلوی بود و نیابت ریاست بر عهده فریده دیبا (مادر همسر شاه) قرار داشت. این سازمان یک دستگاه اداری عظیم با تقریباً ۴۰۰ شعبه در سراسر استان‌های کشور و ۷۰ هزار نفر عضو (تا سال ۱۳۵۶) بود. ساختار تشکیلاتی این سازمان، که هدفش طبق آخرین اساسنامه آن (در سال ۱۳۴۵) بالا بردن دانش سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زنان ایران بود، به‌طور کلی مشخصه‌ای مستقل و خارج از کنترل دولت از خود نشان نمی‌داد و مانند تمامی سازمان‌های دیگر در ایران با رخنه جاسوسان مخفی در تاروپود خود مواجه بود. از طرف دیگر، مثبت‌ترین جنبه این سازمان رسیدگی به مسائل و مشکلات قانونی در زمینه حقوق زنان بود. در مجموع، نویسنده معتقد است که اغلب گروه‌ها و احزاب سیاسی این سازمان را سازمانی بی‌فایده و اتلاف‌کننده وقت و پول تلقی می‌کردند که هیچ رابطه‌ای با موضوع زنان نداشت. اما کمک این سازمان به اصلاح و تغییرات قانونی به نفع زنان نباید نادیده انگاشته شود.

در دوران پهلوی دوم برخی تغییرات حقوقی به نفع زنان ایجاد شد. قانون حمایت از خانواده در سال ۱۳۵۴ به نحوی تغییر یافت که تمهیدات بیشتری برای جلوگیری از تعدد زوجات به آن افزوده شد و رضایت زن اول شرط لازم برای ازدواج دوم در نظر گرفته شد. تعیین حداقل سن ازدواج برای دختران از دیگر موضوعات مهم بود که بر اساس ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، حداقل سن ازدواج برای دختران ۱۵ سال و برای پسران ۱۸ سال تعیین شد. البته تحت شرایط خاص، با گواهی دادگاه، دختران می‌توانستند در ۱۳ سالگی و پسران در ۱۵ سالگی ازدواج کنند. اما در مورد قابلیت اجرای این قانون در مناطق روستایی جای تردید وجود داشت.

قانون دیگری که در آن اصلاحاتی ایجاد شد قانون کار و بندهای مربوط به زنان بود. صنعتی شدن و نیاز به نیروی کار گسترده به افزایش تعداد زنان شاغل در شغل‌های سطح پایین منجر شد. در سال ۱۳۴۵، حدود پنج درصد از زنان شاغل در بخش صنعت کار می‌کردند که تا سال

۱۳۵۱ سهم آنها به ۶۴ درصد افزایش یافت. صنعتی شدن به قوانینی خاص زنان در حوزه کار نیاز داشت. با اصلاح این قانون، زنان باردار شش هفته قبل و چهار هفته بعد از زایمان اجازه کار نداشتند و سازمان باید در این مدت شغل آنها را حفظ می‌کرد و حقوقشان را می‌پرداخت. زنان شاغل یا همسران مردان شاغل بابت تولد فرزند اضافه‌حقوق دریافت می‌کردند. اگر سازمانی بیش از ۱۰ زن بچه‌دار در استخدام داشت، باید محلی برای نگهداری بچه‌ها درست می‌کرد. اما سازمان‌های کمی تا آن زمان چنین محل‌هایی را ایجاد کرده بودند و نص قانون به‌ندرت اجرا می‌شد.

در ادامه این اثر، نویسنده کوشیده است وجود تعارض بین ارزش‌های سنتی و غربی‌مآبانه را در ایران طی دهه ۱۳۵۰ تحلیل کند. پس از آن به بیان انگیزه‌های حمایت زنان از جنبش ضد شاه پرداخته است.

مطالعات و بررسی‌ها نشان داده‌اند که سقوط دولت پهلوی معلول آمیزه‌ای از مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی گوناگون بود. سه عامل اساسی سیاست‌های غیرمردمی شاه را تشدید می‌کرد؛ اول آنکه طبقه حاکم یک‌سره از جامعه جدا بود و به همین دلیل از واقعیت و عمق وضعیت سیاسی-اجتماعی ایران آگاهی نداشت. دومین ضعف اساسی آن بود که شاه اجازه نداد نیروها و گروه‌های جدید مانند طبقه متوسط روشنفکر آزادانه در نظام سیاسی مشارکت کنند. سومین مشکل اصلی حاکمیت شاه و نخبگان حامی او توجه نکردن آنها به نظام ارزش‌های سنتی موجود در میان مردم بود. در واقع، تحولات اجتماعی در ایران از ویژگی ملی و بومی عاری بود. توانایی نداشتن شاه در فهم نیازهای مردم، امتناع از پذیرش نیروهای جدید در نظام سیاسی، و بالاخره اهمال و بی‌توجهی به نظام ارزش‌های بومی و ملی به توسعه نامتناسبی منجر شده بود. به عبارت دیگر، سلطنت ۲۷ ساله پهلوی دوم صرفاً به‌دلیل برنامه‌های مدرنیزاسیون فروپاشید، بلکه به‌دلیل در پیش گرفتن شیوه‌ای نامنسجم و آشفته و نیز عدم پیشبرد صحیح برنامه‌های توسعه سقوط کرد.

در پایان حاکمیت پهلوی، با وجود دستاوردهای حقوقی و نیز تا حدودی اجتماعی، اکثر زنان در روستاها و حاشیه

شهرها هنوز در فقر و تنگناهای بسیار زندگی می‌کردند. آنها از بارداری‌های زیاده از حد، ازدواج‌های زودهنگام بدون کنترل و مانع، تحمل ضرب و شتم در نبود هیچ‌گونه حمایت قانونی، آزار و اذیت و تجاوزهای بسیار دیگر رنج می‌بردند. در مراکز شهری نیز اگرچه همه‌چیز مدرن شده جلوه می‌کرد، اما این فقط ظاهر قضیه بود.

در مجموع می‌توان گفت که تأثیر منفی دوره پهلوی بر زنان غیرمستقیم بود. به‌رغم تغییرات مثبت قانونی که از بالا اتفاق افتاد، سنت‌های فرهنگی و عرف اجتماعی به‌هیچ‌وجه مورد توجه قرار نگرفت. در آن زمان به هیچ‌نوع مشارکت مستقل مردمی اجازه بروز و فعالیت داده نمی‌شد. حرکت دسته‌جمعی و عزم ملی برای نفوذ و دسترسی به بخش‌های سنتی و بی‌سواد جامعه وجود نداشت. به افکار غلط، ترس‌ها، مشکلات و خرافات در میان این بخش جامعه هرگز به شکلی نظام‌مند پرداخته نشد. در نتیجه، اکثر جمعیت زنان در میان شتاب‌زدگی و هجوم برای غربی کردن کشور عملاً نادیده گرفته شدند. منابع ملی دولت برای ساخت کلینیک، خانه یا مدارس در محلات فقیرنشین شهری و روستایی به‌طور بهینه استفاده نشدند. در عوض، خانواده، وابستگان و دوستان خاندان پهلوی مبالغ‌ه‌گفتی را حیف‌ومیل می‌کردند. با اینکه دولت قادر بود حرکتی عظیم و گسترده را برای جامعه‌پذیری اکثر زنان سازمان دهد، در عوض کلیشه‌های سنتی تحکیم می‌شد و از رسانه‌ها برای فروش یخچال، وسایل آرایش و دیگر کالاهای مصرفی به زنان استفاده می‌شد. از آنجا که عرف و سنت فرهنگی عمده دست‌نخورده باقی مانده بود فاصله میان توده مردم و بخش غربی‌شده جامعه پیوسته افزایش می‌یافت. این در حالی بود که علمای مذهبی زنان سنتی را نادیده نمی‌گرفتند؛ خطوط جافتاده ارتباطی بین آنها هرچه بیشتر قدرتمند و سیاسی شده بود. در این زمینه روحانیت ایران نسبت به دیگر سازمان‌ها و گروه‌ها امتیاز مهمی داشت، زیرا نیازی نبود برای همسو کردن اندیشه‌های خود با هنجارهای فرهنگی توده زنان تلاشی مضاعف به کار گیرد. این در حالی بود که فرایند سریع مدرنیزاسیون برای سرمایه‌داری و غرب‌گرایی نه‌تنها در حوزه‌های اقتصادی، بلکه به‌لحاظ روانی و ذهنی خیلی چیزها را از زنان طبقات

عامه به‌زور گرفته بود.

در کنار موارد ذکرشده، از جمله مهم‌ترین دلایل حمایت زنان - اعم از زنان طبقه عوام و تحصیل‌کرده - از انقلاب این بود که جنبش ضد شاه به رهبری امام خمینی از هیچ جنبه‌ای به مسئله حقوق زنان حمله نکرد. شاید دومین دلیل حمایت زنان از انقلاب نیز فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر ایران بود. فصل مشترک گروه‌های سیاسی و اجتماعی مختلف تمایل به سرنگونی سلطنت پهلوی و کاهش نفوذ بسیار گسترده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی غرب در ایران بود. زنان نیز در مسیر همین موج همگانی حرکت می‌کردند. آنها مانند اوایل دهه ۱۲۸۰ نیروهای خارجی را در ایجاد شرایط نابسامان زنان مقصر می‌شمردند. ترویج ارزش‌های غربی به شکلی افراطی و گاهی نامتناسب با جامعه و نفرت از حاکمیت دیکتاتوری شاه در ایران باعث شد زنان به این باور برسند که مخالفتی با حقوق زنان نیست. آنها با تأکید امام مبنی بر اینکه رژیم شاه زنان را به سبک غربی‌ها استثمار می‌کند، موافق بودند (ص ۱۸۳-۱۷۱).

در ادامه اثر به این موضوع اشاره شده است که در همه کشورهای و در دوره‌های مختلف تاریخی، زنان همواره برای کمک و یاری‌رسانی بسیج شده‌اند، چه از طریق درگیری مستقیم در منازعات و چه به‌عنوان نیروهای امدادی و حاشیه‌ای در جنگ‌ها، جنبش‌های استقلال ملی، درگیری‌های مدنی و انقلاب‌های مردمی. اما ترکیب کادر رهبری - که مردان بر آن حاکم بوده‌اند - و ناآگاهی عمیق زنان از حقوق خود در میان فعالان زن سبب شده است که حقوق زنان هیچ‌گاه در اولویت فعالیت‌های سیاسی قرار نگیرد.